



Explaining the Components of Aristotelian Rhetoric in Mawlana's Family Letters

Tahereh Ishany ¹

1. Associate Professor of Persian Language and Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. E-Mail: tahereh.ishany@ihcs.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received 1 June 2023 Received in revised form Accepted 18 October 2023 Published online 6 December 2023</p> <p>Keywords: Rumi, family letters, rhetorical criticism, Aristotelian rhetoric, persuasion.</p>	<p>Mawlana Jalaluddin Mohammad Balkhi, a famous poet and mystic of the 7th century, is most famous for his mystical poetry; He also has prose works that have received little attention from researchers. Among his prose works are "Letters" which were written in different times and with specific purposes. On the other hand, as evidenced by his works - such as Majlis Sab'a - besides being a famous poet, Rumi was also an outstanding orator. The hypothesis of the present article is that Rumi's letters have a direct relationship with the audience of the letters; Influenced by Rumi's character - as an orator - it contains signs of rhetorical elements. Therefore, with the approach of rhetorical criticism, Rumi's family letters - as an example of his rhetorical letters - are analyzed based on the components of Aristotelian rhetoric in a descriptive, analytical, and statistical method. Questions of this research are based on the components of Aristotelian rhetoric, What are characteristics of Mowlavi's family letters and according to this, which components did Mowlavi- Rumi- use more and why? In addition to confirming the hypothesis and finding new things about how Rumi communicates with each family member, the achievements of this research suggest that all three components of the Aristotelian rhetoric theory are used in Rumi's family letters, the most part of which is dedicated to the pathos component, keeping in mind the appropriateness of the subject and the necessity of the words in order to impress and persuade the audience.</p>
<p>Cite this article: Ishany, T. (2023). Explaining the Components of Aristotelian Rhetoric in Mawlana's Family Letters. <i>Rhetoric and Gramer Studies</i>, 13 (23). 123-142. DOI: https://doi.org/10.22091/JLS.2023.9512.1507</p>	
	<p>© The Author(s) DOI: https://doi.org/10.22091/JLS.2023.9512.1507</p>
<p>Publisher: University of Qom</p>	



تبیین مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی در نامه‌های خانوادگی مولانا

طاهره ایشانی^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. رایانامه: tahereh.ishany@ihcs.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۱</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۷/۲۶</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۸</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵</p> <p>کلیدواژه‌ها: مولانا، نامه‌های خانوادگی، نقد رتوریک، بلاغت ارسطویی، اقتاع.</p>	<p>مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شاعر و عارف شهر قرن هفتم که بیشترین شهرتش به واسطه شعرسرایی عارفانه است، آثار منثوری نیز دارد که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. از جمله آثار منثور وی «مکتوبات» است که در زمان‌های مختلف و با مقاصد خاصی نگارش یافته‌اند. از سوی دیگر، مولانا به گواهی آثار وی - همچون مجالس سبعمه - افزون بر آن که شاعری شهیر بوده، خطیبی برجسته نیز بوده است. فرضیه جستار پیش‌رو آن است که مکتوبات مولانا که ارتباط مستقیمی با مخاطبان نامه‌ها دارد، متأثر از شخصیت مولانا به عنوان یک خطیب، نشانه‌هایی از عناصر بلاغت را در خود دارد. از این رو، با رویکرد نقد رتوریک، نامه‌های خانوادگی مولانا - به عنوان نمونه‌ای از نامه‌های خطابه‌گونه وی - بر مبنای مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی به روش توصیفی تحلیلی و آماری بررسی می‌شوند تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شوند که نامه‌های خانوادگی مولانا بر اساس مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی دارای چه ویژگی‌هایی هستند و بر این اساس مولانا از کدام مؤلفه‌ها بهره بیشتری داشته و چرا؟ دستاوردهای این پژوهش افزون بر تأیید فرضیه و مواردی تازه درباره نحوه ارتباط گرفتن مولانا با هریک از افراد خانواده، گویای آن است که هر سه مؤلفه نظریه بلاغت ارسطویی در نامه‌های خانوادگی مولانا به کار رفته که بیشترین سهم آن با در نظر داشتن تناسب موضوع و به اقتضای کلام در راستای تأثیربخشی و اقتاع مخاطب به مؤلفه پاتوس اختصاص یافته است.</p>
<p>استناد: ایشانی، طاهره. (۱۴۰۲). «تبیین مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی در نامه‌های خانوادگی مولانا». پژوهش‌های دستوری و بلاغی. دوره ۱۳. شماره ۲۳. صص: ۱۴۲-۱۳۳. https://doi.org/10.22091/JLS.2023.9512.1507</p>	<p>© نویسنده گان.</p>



(۱) مقدمه

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شاعر و عارف شهیر قرن هفتم هجری قمری که بیشترین شهرتش به واسطه شعرسرایی عارفانه است، آثار منظوری نیز دارد که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. از جمله آثار منظوری «مکتوبات» است که در زمان‌های مختلف و با مقاصد خاصی نگارش یافته‌اند و دربردارنده حدود یکصد و پنجاه نامه خطاب به شاگردان، اعضای خانواده، دولتمردان و افراد صاحب‌نفوذ است. از آن‌جا که مکتوبات نوشته خود مولاناست - جز سه نامه که از طرف او نوشته شده -، وقتی که این نامه‌ها را می‌خوانیم می‌توانیم یقین بدانیم که قلم ادیبانه خود مولانا آن‌ها را نگاشته و دخل و تصرفی در آن نشده است. مولانا به گواهی آثارش افزون بر آن که شاعری شهیر بوده، خطیبی برجسته نیز بوده است. چنان‌که مجالس سبعة - سه معنای هفت خطابه - از جمله آثار منظوری است که شامل مجموعه گفتارهای اندرزگونه وی بر روی منبر و خطاب به مردم است. زرین کوب بر این باور است که «مولوی به شیوه خطیبان عمل کرده، در آغاز کلام آیه‌ای از قرآن آورده و سپس ضمن شرح و تفسیر آن آیه، حدیثی نبوی بیان کرده و آن را با شعر و قصه پرورانده است. شباهت چشم‌گیری که بین اسلوب مثنوی با شیوه بیان مجالس سبعة هست، نشانه بارزی از وجود عناصر بلاغت منبری در مثنوی مولاناست» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۱۲۶). در این پژوهش نیز فرض ما بر آن است که مکتوبات مولانا که ارتباط مستقیمی با مخاطب خود برقرار می‌کند، متأثر از شخصیت مولانا - سه عنوان یک خطیب - نشانه‌هایی از عناصر بلاغت را در خود دارد. بنا بر این فرضیه، هدف اصلی پژوهش پیش‌رو عبارتست از دریافت بلاغت کلام مولانا در مکتوبات - با تأکید بر نامه‌های خانوادگی وی - بر اساس مؤلفه‌های مورد نظر ارسطو درباره بلاغت کلام. همچنین با توجه به این که نامه‌های خطیبی شهیر همچون مولانا تاکنون با رویکرد نقد رتوریک‌کی مورد مذاقه قرار نگرفته، مدعی شدن در باب بلاغت کلام او حتی در آثار منظوری، ضرورت انجام چنین پژوهشی را دوچندان می‌نماید. از سوی دیگر، نقد رتوریک‌کی که بر شیوه‌های ارتباطی افراد با مخاطبان تأکید می‌کند و با دو نوع نظریه‌های کلاسیک و یا جدید سر و کار دارد، «جریانی انتقادی است که با کاربری نظریه‌های کلاسیک و مدرن در باب ارتباطات، درک بهتری از فرایند ارتباط به مخاطب ارائه می‌دهد» (احمدی، ۱۳۹۷: ۴۷). پیروان نقد رتوریک‌کی همچنین بر این باورند که «برجسته‌ترین عامل موفقیت در خطابه - یعنی فرایند اقناع - در ادبیات هم اهمیت دارد و مطالعه شیوه‌های اقناع - که مهم‌ترین وظیفه در ایراد خطابه به شمار می‌رود (به زعم ارسطو و دیگران) - درباره ادبیات نیز به همان اندازه مهم است» (مؤذنی و احمدی، ۱۳۹۳: ۱۰۶-۱۰۷). از این رو، با رویکرد نقد رتوریک‌کی کلاسیک، نامه‌های خانوادگی مولانا به عنوان نمونه‌ای از نامه‌های خطابه‌گونه وی، بر مبنای مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی که به طور خاص بر بستر خطابه‌ها مورد آزمون قرار می‌گرفته، با رویکرد توصیفی-تحلیلی و آماری بررسی می‌شوند تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شوند که نامه‌های خانوادگی مولانا بر اساس مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی دارای چه ویژگی‌هایی هستند و بر این اساس مولانا از کدام مؤلفه‌ها بهره بیشتری داشته و چرا؟

۱-۱) پیشینه پژوهش

شایان بیان است مکتوبات مولانا به طور کلی و نامه‌های خانوادگی وی به طور خاص تاکنون با این رویکرد بررسی بلاغی نشده‌اند؛ هرچند که رویکرد مورد نظر در این پژوهش بر روی آثار دیگری نیز انجام شده که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

در مقاله‌ای با عنوان «تبیین بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی» نویسندگان به بررسی سه مؤلفه بلاغت ارسطویی در داستان مورد نظر پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که حکیم طوس با ظرافت تمام و با رعایت اصل ذاتی تناسب در سه مجادله کلامی و در دو مکاتبه از شیوه‌های اقناع به اقتضای احوال سخنور و مخاطب استفاده کرده و گاه به مناسبتی بر یکی از شیوه‌های اقناع تأکید بیشتر داشته و یا در صورت لزوم، یکی از آن‌ها را کمرنگ‌تر ارائه کرده است (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۹: ۲۹۴). اگرچه رویکرد این مقاله با جستار حاضر یکسان است ولی در بردارنده دو تفاوت عمده است: نخست بستر پژوهش است و دیگر آن که روش انجام تحقیق آماری نیست. در مقاله پیش‌رو بر ارائه نتایج آماری با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در راستای دریافت نتایج دقیق‌تر تأکید شده است.

در مقاله دیگری با نام «بررسی نظریه اتوس ارسطو نزد شاعران سبک هندی از منظر تحلیل گفتمان»، نویسندگان با کاربست یکی از مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی در شعر شاعران سبک هندی که بر حضور سخنور در گفتمان تأکید دارد، به این نتیجه دست یافته‌اند که «شاعران سبک هندی با توسل به راهکارهایی همچون خودنظریه‌پردازی، خودستایی، خودقیاسی و خودمبرایی تصویر بدیع از خود خلق می‌کنند که از نیازی جدید نزد این شاعران برای توضیح و یا توجیه خود خبر می‌دهد» (وفایی تاج‌خاتونی و دارابی امین، ۱۳۹۴: ۳۰۳). چنان‌که مشاهده می‌شود این مقاله نیز هم از نظر بستر پژوهش و هم از نظر کاربست رویکرد - یکی از مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی و نه هر سه آن - با پژوهش پیش‌رو متفاوت است.

۲) مبانی نظری پژوهش

پیشینه کنکاش و تلاش برای دارا بودن هنر خوب سخن گفتن به قرن پنجم پیش از میلاد در یونان باستان برمی‌گردد. در واقع، «حکومت مردمی در آتن و بعضی شهرهای دیگر بر این فرض نهاده بود که همه شهروندان در شرکت در حکومت خود حق و تکلیف یکسان دارند، و برای این که این حق و تکلیف را به نحوی کارآمد به جای آورند نیاز داشتند که بتوانند در برابر جمع سخن بگویند. در حکومت‌های مردمی، برای اتخاذ تصمیم درباره امور شهر، در زمان‌های معین، شوراهایی از شهروندان بالغ مرد برپا می‌شد که در آن‌ها هر کس که می‌خواست می‌توانست سخن بگوید. ولی... نقش رهبری در مباحث را شمار اندکی از افراد جاه‌طلب به نام «رتور» ایفا می‌کردند که سعی در هدایت جریان وقایع به سمتی داشتند که آن را برای شهر و برای خود بهترین می‌دانستند. مردم اگر می‌خواستند برای دفع ستمی که در حق آن‌ها رفته بود به دادگاه شکایت ببرند (یونانیان بسیار مشتاق رفتن به دادگاه بودند) یا اگر برای دفاع از خود به دادگاه فراخوانده می‌شدند، انتظار می‌رفت که خود در دادگاه از خود سخن بگویند، نه این که دیگری از سوی آن‌ها سخن بگوید. مناسبت‌های دیگری هم

بود، مرتبط با اعیاد یا سوگواری‌های عمومی، یا بحث‌های غیررسمی‌تر در گردهمایی‌ها و اجتماعات خصوصی که در آن‌ها لازم بود که کسانی در برابر جمع سخن بگویند» (ارسطو، ۱۳۹۶: ۱-۲).

در یونان باستان، معلمان با بودند «به نام سوفسطایی که در مقابل دریافت دستمزد، دانشجو می‌گرفتند و به آن‌ها می‌آموختند که چگونه با تنظیم دلایل و تقسیم گفتار خود به اجزای منطقی و انتخاب و ترکیب دقیق کلمات، در زندگی عمومی خود مؤثر باشند» (همان: ۳). سوفسطاییان عقیده داشتند «با توجه به نسبی بودن حقیقت، معیار دقیقی برای شناخت آن وجود ندارد و بحث بر سر حق و حقیقت بی‌فایده است. بر این مبنا، حقیقت و اطلاعات کشف نمی‌گردند بلکه ساخته می‌شوند و این فرایند ساخته شدن حقیقت، زمانی که مردم با هم ارتباط برقرار می‌کنند، اتفاق می‌افتد. لذا بهتر است خطابه صرفاً به مثابه فن و علمی برای تأثیرگذاری بر مخاطب و اقناع او و در نهایت پذیرش رای سخنور به کار گرفته شود» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۹: ۲۷۴). به تدریج این روش سوفسطاییان از جاده حقیقت و درستی دور شد و واژه سوفسطایی دچار تغییر معنایی شد. در واقع، «سفسطه‌گری ضدآرزشی شد که دقیقاً از مغلطه و فریب حکایت می‌کرد و در نتیجه سوفسطاییان در تداول عامه به بی‌صدافتی فکری شهرت یافتند» (هالینگ و رجینالد، ۱۳۸۷: ۱۰۵) و مخالفانی همچون سقراط و افلاطون یافتند که در نتیجه این مخالفت‌ها، منازعاتی میان آنان به وجود آمد. ارسطو پس از این منازعات، کتابی در آیین سخنوری با نام «رتوریک» و با رویکرد فلسفی نوشت. «وی در این کتاب، فن خطابه را هنر کشف تمام ابزارهای ممکن برای ترغیب مخاطب در هر شرایطی تعریف کرد و تمام هم و توجه خود را به بحث درباره ابزار و شگردهایی معطوف نمود که شخص سخنور باید برای ایجاد تأثیرات عاطفی و اندیشگی لازم بر مخاطب خود و همراه کردن آن‌ها با خود به کار ببرد» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۹: ۲۷۵).

بنا بر این توضیحات می‌توان گفت منظور از رتوریک همان «هنر سخن گفتن به بهترین وجهی برای اقناع دیگران» است. چنان‌که «نظریه رتوریکی را می‌توان توصیف و بررسی دقیق کنش ارتباطی دانست، یعنی توصیف و ارزیابی شیوه‌هایی که شخصی به وسیله آن با مخاطبان ارتباط برقرار می‌کند» (احمدی، ۱۳۹۷: ۴۶). از سوی دیگر، از نقد رتوریکی که بر شیوه‌های ارتباطی افراد با مخاطبان تأکید دارد، با دو رویکرد کلاسیک و مدرن می‌توان بهره برد. در پژوهش پیش‌رو، نظریه کلاسیک رتوریک که «برای اولین بار در کتاب خطابه ارسطو مطرح شد و منتقدان رتوریکی سنتی اغلب نظریه ارسطو را تنها نظام منسجم برای نقد ارتباطات انسانی می‌دانند» (همان: ۴۶)، مورد نظر است.

سه مؤلفه ضروری متقاعدسازی کلام از نظر ارسطو عبارتند از: اتوس (موجه بودن و وجاهت متکلم)، لوگوس (گفتار منطقی و مستدل) و پاتوس (برانگیختن احساسات مخاطب) (Worthington, 2010: 146).

اتوس از نظر ارسطو مهم‌ترین وسیله اقناع است؛ زیرا وی بر این باور است که «اقناع از طریق شخصیت خطیب زمانی حاصل می‌شود که خطیب به گونه‌ای سخن گوید که سخنش او را در خور اعتماد کند؛ زیرا ما مردم خیراندیش را به طور کلی در تمام موضوعات و علی‌الخصوص در موضوعاتی که دانش مشخصی از آن در دست نیست و محل تردید است، راحت‌تر و سریع‌تر باور می‌کنیم و این اعتماد ما باید در نتیجه سخن خطیب حاصل شود، ... خیراندیشی خطیب در اقناع نه تنها بسیار سهیم است، بلکه شخصیت خطیب مقتدرانه‌ترین شیوه اقناع است» (احمدی، ۱۳۹۷: ۹۵-۹۴). در واقع «شیوه

و لحن سخنوری باید به گونه‌ای باشد که شنونده از فحوای کلام برای سخنور شخصیت و جایگاهی عالی قایل شود و بدین سان تحت تأثیر قرار گیرد» (طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۹: ۲۷۹).

در ارتباط با پاتوس، ارسطو معتقد است که «خطیب برای این که بتواند احساسات مخاطبان را با اهداف خود سازگار کند، لازم است با پیچیدگی‌های عاطفی انسان‌ها آشنا باشد و واکنش‌های احتمالی مخاطبان را پیش‌بینی کند تا با آگاهی از نقاط ضعف و قوت آن‌ها نتیجه دلخواهش را کسب کند» (احمدی، ۱۳۹۷: ۹۶).

«لوگوس با وجود معناهای متفاوتی که دارد، در کتاب خطابه ارسطو شیوه‌ای از اقناع است که بر استدلال منطقی متکی است. در این شیوه اقناع، تأکید اصلی ارسطو بر استفاده صحیح از استدلال و منطق باورپذیر است. ارسطو به این شیوه که وجه منطقی اقناع است، اهمیتی بیشتری می‌دهد و آن را از دو روش قبلی مهم‌تر می‌شمارد» (همان: ۹۸).

۳) تحلیل داده‌های پژوهش

مولانا هشت نامه به افراد خانواده نوشته که مخاطب یکی از آن‌ها مشخص نیست. با توجه به اهمیت مخاطب در این تحلیل، هفت نامه زیر که دارای مخاطب مشخص و صریح است، بررسی خواهند شد:

- دو نامه خطاب به سلطان ولد
- دو نامه خطاب به علاءالدین چلبی
- یک نامه خطاب به مظفرالدین امیر عالم چلبی
- یک نامه خطاب به سلطان ولد و علاءالدین چلبی
- یک نامه خطاب به فاطمه خاتون همسر سلطان ولد

در ادامه به بررسی این نامه‌ها بر مبنای نظریه بلاغت ارسطویی می‌پردازیم.

۳-۱) اتوس (وجاهت متکلم) در نامه‌های مولانا

چنان‌که پیش‌تر در توضیح اتوس بیان شد، اتوس تأکید بر اخلاق و رفتار سخنران یا خطیب دارد و اقناع از نظر ارسطو زمانی حاصل می‌شود که مخاطبان، خطیب را در مقام فردی شایسته و شخصی خیرخواه ببینند. به عبارتی، «اتوس راهی است که گوینده باید در اختیار گیرد تا توجه و اعتماد شنونده را جلب کند و بتواند خود را مورد اعتماد نشان دهد» (وفایی تاج خاتونی و دارابی امین، ۱۳۹۴: ۳۰۵). مولانا در نامه پنجم که خطاب به سلطان ولد^۱ نوشته، افزون بر آن که چهار بار خود را «والد» و یک بار «داعی» خطاب نموده، سلطان ولد را نیز مشتاق و محتاج به ارشاد و راهنمایی‌های پدر دانسته و بدین ترتیب بر وجاهت خود به عنوان نویسنده نامه تأکید داشته است: «... امیدست که شفاعت این والد مقبول باشد؛ و سخت شایق و مشتاق است و محتاج به ارشاد و معاونت این والد، و عهدها دارد که نفس و مال فدای شما دارد و هیچ دریغ ندارد، و والد را خود این دعوت کار خود بود...» (مولانا، ۱۳۷۱: ۶۸)

در واقع، علاوه بر آن که رابطه خود و فرزند را در محور عمودی قرار داده، بارها بر جایگاه والدگری خویش تأکید نموده، فرزند را نیز هم مشتاق و هم محتاج به ارشادات پدر دانسته و مرتبه فرودست وی را به او یادآوری نموده است. در این نامه، مولانا با توجه به شرایط پیش آمده برای ظهیرالدین، در تلاش است سلطان ولد را نسبت به این شخص خوش‌بین

کند و او را قانع نماید تا وی به موقعیت پیشین خود باز گردد. به همین خاطر از موضع بالا و قدرتمند با وی صحبت نمی‌کند. سبحانی بر این باور است که «احتمالاً [ظهیرالدین] از خدمت عزل شده و از آن رو به مولانا مراجعه کرده بوده است» (همان: ۲۷۱). این سخن سبحانی گویای آن است که سلطان ولد در زمان نگارش این نامه، دارای مقام و جایگاهی بوده و بنا به دلایلی - احتمالاً سخت‌گیری‌های سلطان ولد - ظهیرالدین از کار برکنار شده و مولانا در این نامه نقش میانجی میان این شخص و سلطان ولد را عهده‌دار بوده است.

در دومین نامه خطاب به سلطان ولد (همان: ۷۰-۶۸) نیز - اگرچه اندک - مولانا بیشتر از موضع تواضع، تنها دو بار به جایگاه پدری خود اشاره کرده است: «فرزند عزیز... سلام و دعای این پدر را منقطع نداند نه روز نه شب، نه در فراق نه در تلاق... و از بهر سپیدرویی ابدی این پدر و از آن خود و از آن همه قبیله، خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد...».

مولانا در دو نامه‌ای که برای علاءالدین^۲ می‌نویسد از موضعی کاملاً خاضعانه و فروتنانه برای وی می‌نویسد. همه این نامه‌ها نشان می‌دهد که مولانا از این فرزند خود سخت دل‌شکسته بوده است^۳؛ زیرا با فرزندی ناسازگار روبه‌رو بوده است. چنان که حتی در پایان این نامه او را «زنده کشِ مرده زیارت کن من» خطاب می‌کند و به قدری از او دل‌آزرده و غمین است که می‌نویسد: «... ای زنده کش مرده زیارت کن من، بهل تا دل پدر فارغ باشد از رقع و اندیشه رقع نوشتن، عوض رقع به دعای خیر تو مشغول باشد...».

زرین کوب درباره کدورت میان این پسر و پدر بر این عقیده است که: «بین مولانا و علاءالدین، فرزند کوچکتر رنجش خاطری وجود داشت که از دو مسأله نشأت می‌گرفت: یکی از تمایل علاءالدین به مشرب فقها و روی گردان بودن وی از صوفیان و رسم سماع، و دو دیگر این که پدرش با تزویج کیمیا خاتون به شمس تبریزی علاقه قلبی پسر را نسبت به آن پرورده حرم خویش نادیده گرفته بود» (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۲۳). در این دو نامه مولانا از خود تنها با عنوان «پدر» و یا «والد» یاد می‌کند: «... و این والد بار دیگر ممنون منت عظیم باشد... از جهت رضای دل این پدر، ملازم خانه باشد و طرف ایشان را از شکرخانه خوی ظریف خود شکر فشان دارد تا شکر آن به من رسد...» (مولانا، ۱۳۷۱: ۷۱ و ۹۲).

خیراندیشی مولانا در این نامه‌ها، مهر تأییدی است بر اعتبار وی؛ زیرا «اقناع از نظر ارسطو زمانی حاصل می‌شود که مخاطبان، خطیب [در اینجا سخنگو] را در مقام فردی شایسته و شخصی خیرخواه ببینند» (احمدی، ۱۳۹۷: ب: ۹۴). چنان که گذشت، در نامه‌هایی که برای علاءالدین و یا سلطان ولد نوشته، خیراندیشی وی کاملاً آشکار است. این امر در نامه‌ای که خطاب به سلطان ولد و علاءالدین در رعایت حال شرف‌الدین لالای سمرقندی نوشته نیز مشاهده می‌شود. گفتنی است شرف‌الدین لالای سمرقندی پدر بزرگ آنها یعنی پدر همسر مولانا، گوهر خاتون بوده و با توجه به فحوای نامه گویا رفتاری تند با آن دو داشته و مولانا در این نامه از آنها می‌خواهد: «... شرف‌الدین را هیچ خشونت و درستی و مکافات و مجارات نکنند و به نظر این پدر ننگند؛ و چنان پندارند که آن صفرا این پدر کرد، تحمل کنند؛ که پدر عزیز، شرف‌الدین، بدین پدر حقوق بسیار دارد. از فرزندان مقبل عظیم عظیم امید دارم به تحمل و لطیف و رحمت و فرزندانی آن فرزندان، هر چه گویند با او به لطف گویند و جهت دل این پدر، به وقت خشم دو سه کرت خود را به گشتن و خفتن مشغول کنند...» (مولانا، ۱۳۷۱: ۱۴۲).

نیک‌اندیشی مولانا نسبت به شرف‌الدین لالا و حتی فرزندانش در نمونه یادشده کاملاً آشکار است. در نامه به مظفرالدین امیرعالم^۴ (همان: ۲۱۰-۲۰۸) نیز این امر دیده می‌شود: «... شنوده آمد که آن فرزند با او مناقشه می‌کند به قول صاحب‌غرضان و بعضی چیزها را محسوب و مسموع نمی‌دارد و حسام‌الدین امین و معتمد و فرزند ماست «و القول قول الأمین مع الیمین». از بهر دل این پدر او را دلداری کند و وعده خلعت دهد و خاطرش را به جای آرد و آن لطف با این پدر کرده باشد...».

مولانا این نامه را به پسر کوچکتر خویش در رعایت احترام به حسام‌الدین چلبی نوشته و از نامه چنین برمی‌آید که امیر عالم چلبی به دلیلی با حسام‌الدین بگو مگو کرده و اندکی دل او را آزرده است. مولانا بر عظمت حسام‌الدین چلبی و حقی که وی بر گردن خود او و امیر عالم دارد، تأکید کرده و از امیر عالم چلبی خواسته است که با حسام‌الدین جرّ و بحث نکند و دل او را بدست آورد، و گرنه مولانا از وی رنجیده خاطر خواهد شد.

در نامه خطاب به فاطمه خاتون^۵، عروس خود که مولانا آن را به دلیل اختلاف بین فاطمه خاتون و سلطان ولد نوشته، بارها خود را «پدر» او خطاب کرده و خیرخواهی خویش نسبت به وی را نشان داده است: «توقع من از آن فرزند آن است که از این پدر هیچ پوشیده ندارد از هر که رنجد، تا منت دارم و در یاری به قدر امکان، ان شاء الله، تقصیر نکنم. اگر فرزند عزیز، بهاء‌الدین، در آزار شما کوشد، حقاً و ثمّ حقاً دل از او برکنم و سلام او را جواب نگویم و به جنازه من نیاید، نخواهم، و همچنین غیر او هر که باشد. اما خواهم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که حق - جلّ جلاله - در یاری شماست و بندگان خدا در یاری شمایند... و اعتقاد این پدر این است که بر این میرم و بر این در گور روم - ان شاء الله تعالی. الله، الله، از این پدر هیچ پنهان ندارند و احوال یک به یک به من بگویند، تا به قدر امکان، به یاری خدا معاونت کنم...» (همان: ۱۳۳-۱۳۲).

بر اساس بررسی انجام شده، مشخص شد مولانا با توجه به شأن و شخصیت فرهیخته‌ای که داشته، در صدد آن نبوده خود را فردی موجه نشان دهد و با خضوع و تواضع بارها از خود با عناوینی همچون «پدر» و «والد» یاد کرده و نمونه‌ها با توجه به فحوای نامه‌ها به دست آمده است. ضمن آن که نیک‌اندیشی و خیرخواهی وی نسبت به مخاطبان با توجه به فحوای نامه‌ها کاملاً آشکار است.

۳-۲) پاتوس (تحریک عواطف) در نامه‌های مولانا

پاتوس چنان که بیان شد، بر چگونگی برانگیختن احساسات مخاطبان اشاره دارد. مولانا در دومین نامه خطاب به سلطان ولد (۱۳۷۱: ۶۸-۷۰) که در سفارش و رعایت حال فاطمه خاتون همسرش است، سخن خود را با اشاره به عالم بودن حق تعالی بر امور پیدا و پنهان آغاز می‌کند و در ادامه از شعری از متنبی بهره می‌برد که در حکم براءت استهلالی است برای متن نامه:

عالم السرّ و ما فی الحجاب
«ألم یحدّروا مسخ الذی یمسح العیدی
و یجعل أیدی الأسد أیدی الخرائق

وَ قَدْ عَانِيهِ فِي سِوَاهُمْ وَ رُبَّمَا
تَعَوَّدَ أَنْ لَا تَقْضَمَ [لَا يَقْضَمَ]
إِذَا الْهَامُّ لَمْ تَرْفَعْ ° جُنُوبَ الْعَلَائِقِ
وَلَا تَرَدَّ الْغُدْرَانَ أَلَا وَ مَاؤَهَا
مِنْ الدَّمِّ كَالرِّيْحَانِ فَوْقَ [تَحْتَ] الشَّقَائِقِ ° (همان: ۷۰-۶۸).

استفاده مولانا از این شعر متنبی در آغاز نامه بی دلیل نیست. این نامه با جمله‌ای که اشاره دارد به ذات حق تعالی که داننده اسرار و آنچه در حجاب است، آغاز می‌شود، با استفهام انکاری «ألم يحذروا...» - که در بطن خود احساس تهدید و ترس را به مخاطب القا می‌نماید - ادامه می‌یابد و با صحنه دهشتناک ریختن خون کشته‌های جنگ به پایان می‌رسد. با توجه به فحوای این نامه می‌توان گفت بهره‌گیری مولانا از این شعر در ابتدای نامه، تلنگری است برای سلطان ولد و تأثیر عاطفی بر وی که اگر در حق فاطمه خاتون دختر صلاح‌الدین زرکوب کوتاهی نماید، عاقبت خوشی در انتظارش نیست. جملات پایانی نیز در همین راستا و در جهت ترساندن فرزند از مکافات حضرت حق نسبت به افرادی است که آن‌ها را دوست دارد اما دچار لغزش و حتی اندک زلت می‌شوند: «... هر که را دوست دارد حضرت یحبهم و یحبونه اندک زلت او را صد هزار مکافات کند و آن دیگران را به کوه‌ها نگیرد هر که را سر به صحرا دادند آن بیگانگی است. این کلمه یادگار است از سلطان الفقرا - عظم الله قدره». در واقع، آغاز و پایان نامه با القای ترس و تهدید همراه است و مولانا به طور ضمنی از فرزند می‌خواهد از مکافات اعمال خود، بویژه بی توجهی نسبت به فاطمه خاتون بهر اسد. در ادامه همین نامه افزون بر ابراز مهر مولانا به فرزند، شاهد آشفستگی ذهنی وی نیز هستیم که تلفیقی از احساساتی همانند «وحشت، ترس، مهر، شفقت و بی‌قراری» است و تلاش می‌کند با گزینش آگاهانه واژگان و نحو جملات، این احساس را به سلطان ولد منتقل نماید: «... فرزند عزیز، فخرالدین و روح المدرسین کلاه الله و رعاه و من الخیر و السعاده لا اخلاه - سلام و دعای این پدر را منقطع نداند نه روز نه شب، نه در فراق نه در تلاق، لیکن این دم چنانم که پروای سلام علیک نیستم از حیرت حیرت آفرینی که او را خطاب این کنند سلام کنندگان که أنت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام یا منتهی الاوهام - تبارک و تعالی. و در چنین حالت ناپروای از کمال و وفور و غلیان شفقت و فرط مهر که در حالت مرگ و عقب مرگ هیچ آن مهر آن کوشش نمی‌آرآمد که یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی «قیل قتلوک و قطعوک و لم یقطع النصلح [لنصح] عنهم لاحقاً و لامیتاً لأنک ناصح لمنتصح» بر رسته در نصیحت و مهر نی بر بسته، از فرط این شفقت این چند حرف مشوش نبسته شد، بی دل و بی دست، نه هشیار نه مست، نه نیست و نه هست در وصیت جهت رعایت شاهزاده ما...».

همچنین در این نامه (۱۳۷۱: ۶۸-۷۰) که دل‌نگرانی‌های مولانا درباره کوتاهی فرزند نسبت به همسرش، فاطمه خاتون، دختر صلاح‌الدین زرکوب موج می‌زند، بارها شاهد بیان احساس مولانا نسبت به عروس هستیم که به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود: «... خود ایشان هیچ نگویند از پاک گوهری خود و عنصر شاهزادگی و صبر موروث بر رسته که:

بچه ببط اگرچه دینه بود آب دریاش تا به سینه بود

اما حذر از مرصاد و اشهاد و مشهود ارواح الهی که مراقب ذریات طیبات ایشان است...».

در دو نامه‌ای که مولانا به علاءالدین چلبی، دیگر فرزندش، می‌نویسد شاهد بهره‌گیری فراوان وی از این مؤلفه هستیم. در واقع، با توجه به رنجش خاطر فرزند از پدر، در هر دو نامه با کاربست بالای پاتوس روبه‌رو هستیم. چنان‌که نامه نخست خطاب به وی (مولانا، ۱۳۷۱: ۷۲-۷۱) با آیه‌ای از قرآن کریم و دعایی با مضمون کظم غیظ و عفو بخشایش شروع شده که ترجمه آن دو بدین شرح است: «کسانی که خشم خود را فرونشانند و از بدی مردم درگذرند، و خداوند دوستدار نیکوکاران است»، «خداوند توفیق بخشایش نیکو و اخلاق والا به او بدهد و آن‌ها شایسته‌ترین آن‌ها هستند». نکته مهم در این آیه و دعا، تأکید بر گذشت و بخشایش است. این امر و فحوای نامه گویای آن است که علاءالدین چلبی از پدر دلگیر است و همین امر سبب شده، پدر برای دلجویی از فرزند و سفارش مؤکد به بازگشت وی به خانه، این نامه را بنویسد. وی برای دستیابی به این خواسته و تأیید آن، از چندین شعر، حدیث، سوگند و آیه به روش‌های مختلف در طول نامه بهره می‌برد تا به هر نحو ممکن بر احساسات فرزند تأثیر گذاشته، وی را متقاعد به انجام درخواست خود نماید. بر اساس این توضیحات، آشکار است که علاءالدین از روش برخورد پدر با خود خشمگین است و مولانا برای تأثیر بر وی با بهره‌گیری از آیه کما قال الله تعالی: والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحبّ المحسنین و دعای «وقفه الله علی العفو الکریم و الخلق العظیم و کانوا حقّ بها و اهلها» او را به فروخوردن خشم، و همچنین عفو پدر تشویق می‌نماید. بنابراین این روش برخورد مولانا در قبال فرزند جوان منطقی می‌نماید؛ چنان‌که ارسطو درباره خصوصیات اخلاقی جوانان بر این باور است که «جوانان از جهت خصیصه اخلاقی آرزو خواهند و گرایان به انجام دادن آنچه می‌خواهند... تندخو، آتشی مزاج و زودخشم‌اند، ... و اگر گمان ببرند که ستمی در حق آن‌ها روا داشته شده است، به خشم می‌آیند» (ارسطو، ۱۳۹۶: ۲۲۰-۲۱۹). سپس مولانا ابتدا به تقصیر احتمالی خویش اشاره می‌کند تا ذهن فرزند ناسازگار خود را آماده پذیرش پیام خود نماید: «... اگر خاطر فرزند عزیز، قرّة العیون، افتخارالمدرّسین، مونس الفقرا - زاده الله علوّاً- از تقصیر والد در سلام و پرسش تغییری کرده باشد و از تعجیل جماعت در آمدن از باغ به شهر، او میدست که این مکروهات را به خلقت خوب و خلقت محبوب خود احتمال کند و عفو کند و زود به شهر آید و نقل کند به مبارکی و شادی تا همه را یقین شود که در خاطر عزیزش تغییری و آزاری نمانده است از مخالفت‌های مخالفان. و این والد بار دیگر ممنون منت عظیم باشد و بر انقیادها و احسان‌های سالف مضاعف و منضمّ شود- ان شاء الله تعالی...» (مولانا، ۱۳۷۱: ۷۱).

ارسطو در کتاب خطابه خود به خطیب توصیه می‌کند که «ابتدا ساختارهای ذهنی مخاطبان را برای پذیرش پیام شناسایی کند، سپس احساسات مورد نظر خود را از شادی و غم تا عشق و نفرت در آن‌ها برانگیزد» (احمدی، ۱۳۹۷ الف: ۱۴۳). مولانا نیز در این نامه سعی در آرام نمودن فرزند دارد و می‌خواهد این احساس در فرزند به وجود آید. برای تحریک احساسات وی حتی بخش پایانی نامه دربردارنده دعای خیر پدر در حق فرزند است. دعای خیری که نیکوکاری، بخشایش، خلوص و صفا را در خود دارد و آن‌ها را برای فرزند، همیشگی می‌خواهد: «جاوید محسن و عافی و صافی و مصفی باد- آمین یا رب العالمین و صلی الله علی المصطفی امام الحسنات و نظام الکرامات و علی آله و اصحابه و اهل بینه اجمعین» (مولانا، ۱۳۷۱: ۷۲).

همچنین در دومین نامه خطاب به علاءالدین (همان: ۹۴-۹۲) باز هم کاربست پربسامد پاتوس با هدف برانگیختن احساسات را مشاهده می‌کنیم. این نامه بسیار غیررسمی و با مقدمه‌ای بسیار کوتاه و فقط با دعایی و سلام و احوال‌پرسی

مختصر شروع می‌شود و مولانا بدون مقدمه چینی کامل به اصل مطلب و خواسته خویش می‌پردازد. با لحنی تند و محکم، رنجش خاطر خود از بیرون ماندن و خوابیدن وی در خارج از خانه و بی‌توجهی او به اهل خانواده‌اش را بیان می‌دارد. برای راضی نمودن فرزند به بازگشت به خانه بارها متوسّل به سوگند می‌شود: «... الله، الله، از جهت رضای دل این پدر، ملازم خانه باشد و طرف ایشان را از شکرخانه خوی ظریف خود شکریشان دارد تا شکر آن به من رسد ... الله، الله، الله، ملازم خانه و ملازم آن جماعت باشد و با من از این عذرها نیندیشد که چنین اند و چنانند...».

در واقع، مولانا از سوگند برای تأثیر بر احساسات فرزند و مقید نمودن وی بر انجام درخواست خود بهره می‌گیرد. نکته شایان توجه در این نامه، بخش پایانی آن است. در این بخش شاهد دعای خیر مولانا اما برخلاف سنت نامه‌نگاری با کاربست ضمیر سوم شخص غایب - و نه ضمیر دوم شخص مخاطب - هستیم. به طوری که مستقیماً به دعای فرزند نمی‌پردازد، بلکه می‌نویسد: «و سلامّ علیه و توفیقه و عزّته».

در نامه مشترکی که خطاب به سلطان ولد و علاءالدین چلبی نوشته (همان: ۱۴۲)، با توجه به این که از آنان خواسته رفتار صبورانه‌تری برابر پدر بزرگ مادری خویش داشته باشند، برای تأثیر بیشتر بر آن دو و تحریک احساسات آنان چنین می‌نویسد: «فرزند عزیز مقبل محسن خوب اعتقاد، بهاء‌الدین، و فرزند عزیز امجد اسعد اشرف، علاءالدین - دامت سعادت‌هما - سلام این پدر یاد دارند و پدر عزیز، ولی‌التربیه و الخدمه، شرف‌الدین را هیچ خشونت و درستی و مکافات و مجارات نکنند و به نظر این پدر نگرند؛ و چنان پندارند که آن صفرا این پدر کرد، تحمّل کنند؛ که پدر عزیز، شرف‌الدین، بدین پدر حقوق بسیار دارد. از فرزندان مقبل عظیم عظیم امید دارم به تحمّل و تطف و رحمت و فرزندى آن فرزندان، هر چه گویند با او به لطف گویند و جهت دل این پدر، به وقت خشم دو سه کرت خود را به گشتن و خفتن مشغول کنند، تا خبر به من رسد و دعایی که می‌کنم، در حق آن فرزندان، افزون باشد و شفقت بیشتر بجوشد و ان شاء الله تعالی به زودترین زمانی به مبارکی و شادی باز آیند، مسرور بر مراد. ان شاء الله تعالی».

نامه به فرزند کوچکترش، امیر مظفرالدین امیر عالم (همان: ۲۱۰-۲۰۸) نیز با همین محتوا و در تأکید بر رعایت حرمت نوشته شده است؛ با این تفاوت که در این نامه از وی خواسته حسام‌الدین چلبی را که در کنار آنان بزرگ شده، مراعات نماید: «... سلام و تحیت بخواند و مشتاق داند و معلوم داند که فرزند عزیز وافی نیک‌عهد، حسام‌الدین بر من و تو حق خدمت و یاری دارد بسیار، «والبادی بالخیر لایکافی»^۷. شنوده آمد که آن فرزند با او مناقشه می‌کند به قول صاحب‌غرضان و بعضی چیزها را محسوب و مسموع نمی‌دارد و حسام‌الدین امین و معتمد و فرزند ماست «والقول قول الأمین مع الیمین». از بهر دل این پدر او را دلداری کند و وعده خلعت دهد و خاطرش را به جای آرد و آن لطف با این پدر کرده باشد. و معلوم است شما را که حسام‌الدین در کنار ما بزرگ شده است، بد و نیک او، او بهتر داند. ... خففوا یخفف الله علیکم. والسلام. اگر از حسام‌الدین شکر تو نشنوم، خواهم رنجیدن عظیم...».

در این نامه نه تنها نسبت به امیر عالم ابراز مهر می‌نماید که خود می‌تواند تأثیر بسزایی در تحریک احساسات و در نتیجه اقناع وی داشته باشد، عاطفه و علاقه خویش نسبت به حسام‌الدین را نیز بیان می‌نماید تا امیر عالم جایگاه این شخص نزد پدر را در نظر داشته باشد؛ بویژه آن که جمله پایانی نامه - چنان که در شاهد مثال یادشده مشاهده می‌شود - اتمام حجتی است از سوی پدر به فرزند. یقیناً این امر می‌تواند بر پذیرش خواسته پدر از فرزند مؤثر واقع شود.

در نامه پنجاه و ششم که مولانا خطاب به فاطمه خاتون، عروس خود نوشته (همان: ۱۳۳-۱۳۲) چنان که در جدول ۱ نشان داده شده، شاهد بالاترین نمود پاتوس در میان نامه‌های خانوادگی مولانا هستیم. این امر برآمده از مهر و محبت قلبی مولانا نسبت به عروس به دلیل پشتوانه خانوادگی وی است. او دختر صلاح‌الدین زرکوب است. چنان که مولانا در نامه خطاب به سلطان ولد (همان: ۷۰-۶۸) که در سفارش و رعایت حال فاطمه خاتون نوشته، او و پدرش را «هیكل امان حق» می‌نامد و از صلاح‌الدین زرکوب با عناوین «سلطان المشایخ»، «مشرق انوار حقایق» و «آن سلطان» یاد می‌کند. وی این خطاب‌ها را هدفمند استفاده نموده است و هریک از این کلمات بار معنایی ویژه خود را دارند و گویای نگرش مولانا نسبت به این افراد هستند. در تمام نامه پنجاه و ششم نیز چنان که گفته شد، تحریک احساسات و عواطف مخاطب با هدف ایجاد آرامش خاطر بسیار پربسامد استفاده شده است:

«روحی بروحک ممزوج و متصل فکل حادثه توذیک توذینی

خدای را - جل جلاله - به گواهی می‌آرم و سوگند می‌خورم به ذات پاک قدیم حق تعالی که هر چه خاطر آن فرزند مخلص از آن خسته شود، ده چندان غم شما غم ماست و اندیشه شما اندیشه ماست و حقوق و احسان‌ها و خداوندی‌های سلطان المشایخ، مشرق انوار الحقائق - قدس الله روحه - بر گردن این داعی دامی است که به هیچ شکری و به هیچ خدمتی نتوان گزاردن. شکر آن را هم خزینه حق تعالی تواند خواست. ... اگر فرزند عزیز، بهاء‌الدین، در آزار شما کوشد، حقاً و ثم حقاً دل از او برکنم و سلام او را جواب نگویم و به جنازه من نیاید، نخواهم، و همچنین غیر او هر که باشد. اما خواهم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که حق - جل جلاله - در یاری شماست و بندگان خدا در یاری شمایند. ... والله و بالله و تالله که هیچ عذری و سوگندی و مکرری و گریه‌ای از بدگوی شما قبول نکنم. مظلوم شمایند. ... و اعتقاد این پدر این است که بر این میرم و بر این در گور روم - ان شاء الله تعالی. الله، الله، از این پدر هیچ پنهان ندارند و احوال یک به یک به من بگویند، تا به قدر امکان، به یاری خدا معاونت کنم. شما هیكل امان حقیقید. در عالم از آثار آن سلطان که، به برکت شما، روح پاک او صد هزار عنایت کند به سبب شما بر اهل زمین هرگز خالی مباد آثار شما و نسل شما منقطع مباد تا روز قیامت و غمگین مباد دل شما و دل فرزندان شما آمین یا رب العالمین».

همان‌طور که مشاهده می‌شود حتی آغاز این نامه با کاربست براعت استهلال با بیتی عربی گویای فحوای احساسی و عاطفی نشان داده شده است.

۳-۳) لوگوس (گفتار مستدل) در نامه‌های مولانا

لوگوس بنا بر نظر ارسطو بر کلام مستدل دلالت دارد. در نامه نخست و کوتاه مولانا به سلطان ولد (همان: ۶۸)، تنها یک مورد استدلال با بهره‌گیری از یک بیت شعر فارسی در قالب تمثیل به کار رفته است. مولانا در این نامه با هدف بازگرداندن ظهیرالدین به منصبی که از آن عزل شده، ضمن تأکید بر توجه به تعهدات پدری خویش، با کاربست بیتی خود را «مادر موسی» می‌نامد و او را در جایگاه «شاه» که همان «موسی» است، قرار می‌دهد و انجام دستور خود را همچون پرداخت «شیربهاء» واجب می‌داند: «و عهدا دارد که نفس و مال فدای شما دارد و هیچ دریغ ندارد، ... مادر موسیم که از شاهم شیر فرزند را بها خواهم...».

استدلال که در معنای «دلیل آوردن» به کار می‌رود بارها در دومین نامهٔ مولانا به سلطان در تأکید بر رعایت جایگاه و حرمت همسرش، فاطمه خاتون به کار رفته است. چنان که در تأکید بر پاک گوهری، عنصر شاهزادگی و صبر موروث وی از یک بیت شعر در قالب تمثیل بهره می‌برد که: «... خود ایشان هیچ نگویند از پاک گوهری خود و عنصر شاهزادگی و صبر موروث بر رسته که:

بِجَهْ بَط اِکْرِچِه دینه بود آب دریاش تا به سینه بود...».

و در ادامه در تأکید بر جایگاه خانوادگی وی و استدلال برای کلام خود حتی از آیات قرآن و حدیث نیز بهره می‌برد و خطاب به فرزند می‌نویسد: «و هر روز را و هر شب را چون روز اول و شب گردک دارد در صید کردن به دام دل و جان؛ و نپندارد که صید شده است و محتاج صید نیست که آن مذهب ظاهر بنیان است که یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا که ایشان نه از آن عنصرند که کهنه شوند، نصرت عنایت ازلی از آن وافرتر است که در در و دیوار ایشان منور و معطر نباشد که والتین و الزیتون و طور سینین قسم به جماداتی است که روزی قدم ایشان بدانجا رسیده است تا مرتبه «یا علیّ لو رأیت کبدی ینجرّ علی الارض ایش تصنع به؟ قال: لأستطیع الجواب یا رسول الله، اجعل جفن عینی مأواه و حشوّ فؤادی مثواه و أعدّ نفسی فیهِ من المجرمین المقصّرين. فقال النبیّ - صلیّ الله علیه وسلّم - فاطمه بضعه منی اولادنا اکبادنا تمشی علی الارض».

در نامه‌های خطاب به علاءالدین چلبی، دومین فرزندش، مولانا برای روشن نمودن کلام خود بارها از تمثیل بهره برده است. چنان که در اهمیت تمثیل بیان شده: «تمثیل از صور مهم و تأثیرگذار زبان مجازی برای بیان و انتقال مفاهیم، معانی و مضامین فلسفی، اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی است و حتی علمی و از روش‌های مهم تربیتی است که در موارد گوناگون استفاده می‌شود؛ این روش از قدرت جذّابیت و انگیزش درخوری برخوردار بوده و باعث جلب توجه عمیق و فهم و درک مطالب غامض، پیچیده و ... می‌شود» (زنگویی و همکاران، ۱۳۸۹: ۹۴). بنابراین، می‌توان گفت مولانا به عنوان خطیبی سخنور بر تأثیر تمثیل به خوبی آگاهی داشته و بسیار هوشمندانه از آن برای اقناع فرزند ناسازگارش بهره برده است. در واقع، «تمثیل با حسّی کردن، به آگاهی ذهنی شکل می‌دهد و آن را تثبیت می‌کند» (فتوحی، ۱۳۸۳: ۱۷۱). چنان که در نامهٔ نخست از حدیث نبوی، آیات قرآن و ابیاتی بهره می‌برد تا او را تحت تأثیر کلام خود قرار داده و وادار به انجام درخواست خویش نماید: «... الله الله، زود زود، چون باز از نشیمن آشیان و چون تیر از قبضهٔ کمان این دعوات را اجابت کند، به قلب منشرح و عارض منفسح. «الجماعة رحمة». اگر این رحمت مخفی نبودی از آدمی، ذکر آن بی‌فایده بودی - جلّ المصطفی عن ذلک. آخر مجمع اشجار و نامیات، دون مجمع حیوانات است، و مجمع حیوانات دون مجمع آدمیان است در خوشی و انس، و مجمع آدمیان دون مجمع یاران هم‌درد است، و اگر کسی را انسی بود به خلوت با یاران هم‌درد افزون شود «الخلوة خیر من جلیس السوء و جلیس الخیر خیر من الوحده». این ضعیفان را از مذلت غم و وسواس فرقت خلاص دهد و آزاد کند و من أحياء فکأنما أحياء الناس جميعاً.

آزادی را به لطف خود بنده کنی به زان که هزار بنده آزاد کنی»

(مولانا، ۱۳۷۱: ۷۲-۷۱).

همچنین در نامه دوم خطاب به علاء‌الدین (همان: ۹۴-۹۲) برای به چالش کشاندن ذهن علاء‌الدین و وادار نمودن وی به اندیشیدن دربارهٔ اعمال و رفتار خویش، با بهره‌گیری از چندین شعر به طرح پرسش‌هایی در بطن اصلی نامه می‌پردازد:

«ای دوست به درد دیگران درمانی
چون نوبت درد ما رسد در مانی؟...»
گرفتم درد را مرهم نداری
بده عشوه دروغی هم نداری؟...»
سوف تری اذا انجلی الغبار
افرس تحتک ام حمار؟^۸

چنان‌که مشاهده می‌شود، پرسش‌های ختمی به صورت طعنه‌وار و عتاب‌آمیز مطرح می‌شود. وی همچنین مجدداً برای راضی نمودن وی به بازگشت به خانه، در طول نامه به تبیین و بیان استدلال خواسته خویش در قالب تمثیل می‌پردازد: «هوی و هوس [دنیای] فانی بی‌وفا آن نیرزد که مردی و مروّت و دل دوستان را مجروح داری. ان شاء الله حجاب غرور از پیش چشم آن فرزند زودتر برخیزد تا بداند که آن آب نیست؛ که آن طرف که اسب را می‌دوانی و مرکب را سقط می‌کنی سرابی است که بسی چون تو آن سو دوانیدند، چون آنجا رسیدند آب نبود. مرکب و سوار از تشنگی و ماندگی - دور از آن فرزند و از همه فرزندان ما - هلاک شدند و دانست [دانا آنست] که اوّل عنان بکشد، پیش از خراب البصره، اگر نه خود همه ابلهان نیز عنان کشند».

با توجه به تأکید چندین بارهٔ مولانا بر بازگشت فرزند به نزد خانواده و خانه و کاشانهٔ خویش، مسلم است که علاء‌الدین سر سازگاری با پدر نداشته و مولانا برای جلب رضایت وی بارها از شیوهٔ اقتناع با استفاده از «تمثیل» بهره برده است. ارسطو در تأیید این مدّعی بر این باور است که «خطیب از این شیوهٔ اقتناع [تمثیل] در موقعیت‌هایی بهره بگیرد که گمان می‌رود مخاطبان نسبت به موضع او موافقت چندانی ندارند ... در این حالت طبعاً استفاده از قیاس خطابی و مثال منطقی تر است» (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۰۳). گفتنی است «مثال» از نظر ارسطو همان تمثیل در فارسی است. یکی از فواید ضرب‌المثل از نظر ارسطو آن است که «سخنران را قادر می‌سازد تا شنوندگان عامی خود را با ابراز عقیده‌ای که خود آن‌ها در مورد قصّه‌ای خاص دارند به عنوان حقیقتی کلی، خشنود سازد» (ارسطو، ۱۳۹۳: ۸).

چنان‌که در جدول ۱ نشان داده شده، کمترین میزان استفادهٔ مولانا از استدلال، در نامه به هر دو فرزند (مولانا، ۱۳۷۱: ۱۴۲) دربارهٔ رعایت حال پدر بزرگشان - شرف‌الدین لالا - آن هم در جملهٔ «پدر عزیز، شرف‌الدین، بدین پدر حقوق بسیار دارد» به کار رفته است. در واقع، مولانا نیازی به آوردن دلیل برای درخواست خود نمی‌دیده و بیش از آن که بر برهان آوردن تأکید داشته باشد، به فرزندان خود راهکارهایی برای صبر پیشه داشتن در برابر رفتار این شخص ارائه نموده است: «... پدر عزیز، ولی‌التربیه و الخدمه، شرف‌الدین را هیچ خشونت و درشتی و مکافات و مجارات نکنند و به نظر این پدر نگرند؛ و چنان پندارند که آن صفرا این پدر کرد، تحمل کنند؛ که پدر عزیز، شرف‌الدین، بدین پدر حقوق بسیار دارد. از فرزندان مقبل عظیم عظیم امید دارم به تحمل و تلطف و رحمت و فرزندای آن فرزندان، هر چه گویند با او به لطف گویند و جهت دل این پدر، به وقت خشم دو سه کرت خود را به گشتن و خفتن مشغول کنند ...».

این امر می‌تواند گویای آن باشد که شرف‌الدین لالا احتمالاً فردی عصبی مزاج و تندخو بوده و مولانا خود نسبت به آن آگاهی داشته است.

در نامه به مظفرالدین امیر عالم چلبی (همان: ۲۱۰-۲۰۸) نیز شاهد بهره‌گیری نسبتاً بالای لوگوس هستیم. با توجه به این که حسام‌الدین چلبی بسیار مورد توجه مولانا بوده و ارادت ویژه‌ای نسبت به وی داشته ولی با این حال مورد بی‌احترامی فرزند قرار گرفته، کاربست بالای آن طبیعی به نظر می‌رسد. چنان که در این راستا و برای تأثیر بر وی افزون بر تأکید بر نیک‌اندیشی نسبت به این شخص، از تمثیل نیز استفاده می‌کند تا فرزند را به درخواست خویش که رعایت احترام حسام‌الدین است، متقاعد نماید: «...الله الله، این وصیت‌ها را درباره‌ی او از قبیل تکلف و مبالغه نشمرد و بلکه از بسیار اندکی و از هزار، یکی؛ هر زیادتی که در این مطالبه و مناقشه مطلوب است آن فرزند را و مطموع، آن بحقیقت خسارت است و زیان، تا معلوم باشد. چنان که گفته‌اند که مبارزی را اسب او زخم خورد، پادشاه مرکب خاص، که سرآخر تازیان اصطبل بود، به او داد و او را سوار کرد. ناگهان بر آن مرکب هم زخم رسید. ناگهان از زبان پادشاه بجست که دریغ. در حال، آن مبارز از اسب فرود آمد و چندان که یدک دیگر پادشاه پیشکش کرد، قبول نکرد و گفت: من جان عزیز را از نصرت خواه تو دریغ نمی‌داشتم و نمی‌گفتم که دریغ؛ تو جهت چارپایی که به من دادی دریغ گفتی؟ بروم خدمت پادشاهی کنم که قدر روح من بداند و این گوهر به گوهرشناسی برم...». در ادامه برای تأکید بر این درخواست و اطمینان از انجام آن، از آیات قرآن، ابیاتی به عربی و فارسی، و حتی تهدید نیز بهره می‌برد: «... فذاک علینا و الأجابة من الله و الغوث و العون بلاکیف و لا کیفیة حوالینا».

رضیت بما قسم الله لی	و فوضت امری إلی خالقی
لقد أحسن الله فیما مضی	کذلک یحسن فیما بقی
هرچه دشواریست بر تو هم ز باد و بود توست	ورنه عمر آسان گذارد مردم آسان گذار

خَفِّفُوا یَخْفَفُ اللهُ عَلَیْكُمْ. وَالسَّلَامُ. اگر از حسام‌الدین شکر تو نشنوم، خواهم رنجیدن عظیم. إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون».

در نامه به فاطمه خاتون (همان: ۱۳۳-۱۳۲) چنان که در جدول ۱ نشان داده شده، مولانا بهره‌ی نسبی از لوگوس داشته است. آن جا که بر اهمیت شأن و جایگاه عروس و خانواده‌اش نیاز به تأکید می‌بیند، این امر به وضوح دیده می‌شود و حتی از ضرب‌المثل نیز بهره می‌برد: «... اما خواهی که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که حق - جَلَّ جلاله - در یاری شماست و بندگان خدا در یاری شما نیستند. هر که در حق شما نقصان گوید، دریا به دهان سگ نیالاید و تنگ شکر به زحمت مگس بی‌قیمت نشود».

با توجه به این که «اقتناع فرایندی است که با توسل به تعقل و احساس، در قالب مهارت‌های کلامی، غیر کلامی و رسانه‌ای، ذهنیت افراد را غالباً جهت تغییر رفتار و وادار کردن آن‌ها به عمل معینی تحت تأثیر قرار می‌دهد» (بینگر، ۱۳۶۷: ۱۰) و بنا بر بررسی‌های انجام‌شده، مشخص شد بر اساس مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی نامه‌های مولانا از بلاغت کافی برای اقتناع مخاطب و تأثیر بر وی برخوردار است.

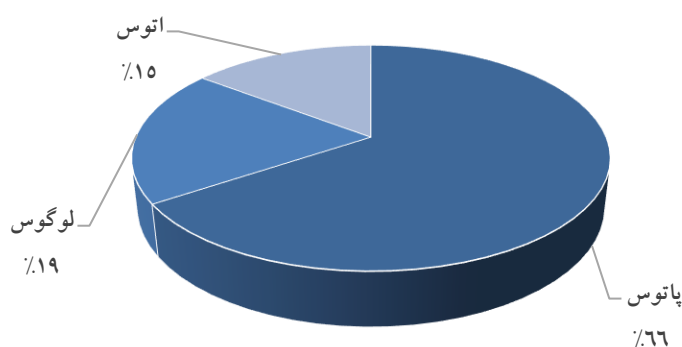
نتیجه

با توجه به بررسی نامه‌های خانوادگی مولانا از منظر کاربرد مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی آشکار شد مولانا برای اقناع افراد خانواده و در نتیجه تحت تأثیر قرار دادن و همسو نمودن آن‌ها با رأی و نظر خویش - که اکثر آن در خدمت اصلاح رفتار و منش آن‌ها به کار رفته - از هر سه عنصر بلاغی «اتوس، پاتوس و لوگوس» بهره برده است. در ادامه بر اساس داده‌های پژوهش، به پرسش اصلی این جستار پاسخ می‌دهیم:

- نامه‌های خانوادگی مولانا بر اساس مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی دارای چه ویژگی‌هایی هستند و بر این اساس مولانا از کدام مؤلفه‌ها بهره بیشتری داشته و چرا؟

در پاسخ به این پرسش با توجه به نمودار ۱ می‌توان گفت مولانا با در نظر داشتن تناسب موضوع و به اقتضای کلام از هر سه مؤلفه اتوس، پاتوس و لوگوس در راستای تأثیربخشی و اقناع مخاطب بهره برده و نامه‌های خانوادگی وی بر این اساس دارای ویژگی‌های زیر هستند:

(۱) «پاتوس» مؤلفه بسیار پر کاربرد و تأثیرگذار در این نامه‌هاست که نشان از آگاهی مولانا بر تأثیر آن بر مخاطب دارد. در واقع، مولانا آگاهانه و با هدف تأثیرگذاری بر مخاطب با گزینش واژگان مناسب که دارای بار عاطفی هستند، بیشترین استفاده را از این مؤلفه داشته است.



نمودار شماره ۱: درصد نمود مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی در نامه‌های خانوادگی مولانا

بهره‌گیری از مؤلفه «لوگوس» که به ارائه برهان و استدلال مربوط می‌شود، اگرچه کاربستی کمتر از مؤلفه «پاتوس» داشته ولی با توجه به این که در جایگاه دوم بهره‌گیری مولانا از آن قرار دارد و بویژه آن که در نامه‌های خطاب به علاءالدین پربسامد ظاهر شده، حایز اهمیت است. با توجه به این که علاءالدین فرزند ناسازگار مولانا بوده، مولانا برای اقناع وی به همه روش‌های اقناعی با رویکرد استدلالی متوسل شده است. چنان که در مبحث پیشین اشاره شد، وی برای روشن نمودن کلام خود بارها آیات قرآن، حدیث، ابیاتی به فارسی و یا عربی، و به کرات از تمثیل در قالب ضرب‌المثل و یا تمثیل روایی بهره برده است. در واقع، تمثیل به دلیل ایجاز و تأثیری که در خود دارد، بسیار مورد توجه مولانا قرار گرفته و او برای قطعیت بخشیدن به کلام خود و مؤکد نمودن آن از این ابزار استفاده نموده است. حتی برای به چالش

کشاندن ذهن علاءالدین و وادار نمودن وی به اندیشیدن درباره اعمال و رفتارش، با بهره‌گیری از چندین شعر به طرح پرسش‌هایی در بطن اصلی نامه طعنه‌وار و عتاب‌آمیز پرداخته است. درباره کاربست کمتر مؤلفه «اتوس» در مقایسه با دیگر عناصر بلاغی می‌توان گفت مولانا با توجه به شخصیت شناخته شده خویش نیازی به کاربست آن و به عبارتی اثبات و جاهت خود احساس نمی‌کرده است. همین میزان اندک استفاده مولانا از مؤلفه «اتوس» مهر تأییدی است بر وجاهت شخصیت او که این امر با تأکید بر خیراندیشی در این پژوهش نشان داده شد.

جدول شماره ۱: بسامد کاربست مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی در نامه‌های خانوادگی مولانا

افراد خانواده	اتوس (وجاهت متکلم)	پاتوس (تحریک عواطف)	لوگوس (گفتار مستدل)
سلطان ولد	۹	۲۲	۶
علاءالدین چلبی	۷	۴۱	۱۹
سلطان ولد و علاءالدین	۷	۱۶	۱
مظفرالدین امیر عالم چلبی	۴	۲۶	۸
فاطمه خاتون	۳	۲۹	۶
بسامد کل	۳۰	۱۳۴	۴۰

از سوی دیگر، بر اساس داده‌های حاصل از این بررسی که در جدول بالا نشان داده شده، نتایج دیگری نیز به دست آمد که می‌تواند در راستای شناخت بینش و نگرش مولانا نسبت به هریک از افراد خانواده، مفید باشد:

(۲) در نامه‌های خطاب به سلطان ولد بر مؤلفه «اتوس» (وجاهت متکلم) تأکید بیشتری شده است.

(۳) مولانا در نامه‌های خطاب به علاءالدین بیشترین استفاده را از عنصر «پاتوس» (تحریک عواطف) داشته است.

(۴) کاربست پرتکرار عنصر «پاتوس» (تحریک عواطف) در نامه به فاطمه خاتون - هرچند که در جایگاه دوم و پس از نامه‌های علاءالدین قرار می‌گیرد - نیز در این جدول خودنمایی می‌کند. با توجه به روحیه حساس و عاطفی زنان، کاربست پرتکرار این مؤلفه در نامه به فاطمه خاتون از سویی نشان از بهره‌گیری هوشمندانه مولانا از این عنصر بلاغی دارد و از سوی دیگر، گویای تناسب کلام مولانا با جنسیت مخاطب - «به اقتضای حال سخن گفتن» - است.

(۵) بهره‌گیری فراوان‌تر مولانا از مؤلفه «لوگوس» که بر استدلال و برهان تأکید دارد، در نامه‌های خطاب به علاءالدین گویای آن است که مولانا برای اقناع این فرزند به آوردن استدلال و دلیل و برهان حتی با بهره‌گیری از آیات قرآن، احادیث، اشعار، امثال و بویژه تمثیل احساس نیاز بیشتری می‌کرده است. به عبارتی، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های بلاغی مکتوبات مولانا کاربست «تمثیل» است که افزون بر زیبایی آفرینی و تصویرسازی ادبی، سبب القای مفاهیم مورد نظر مولانا به مخاطبان نامه‌ها می‌شود و کارکرد اثباتی و اقناعی، به

عنوان ابزار انتقال معنا نقشی مهم در نامه‌های مولانا ایفا کرده است. در واقع، زمانی که کاربر زبان بخواهد مخاطب را همسو با خواسته‌ها و ذهنیات خویش نماید، برای محسوس کردن آن اندیشه و تثبیت آن، از تمثیل آگاهانه بهره می‌برد.

پیوست

(۱) بهاء‌الدین محمد بن محمد، فرزند ارشد مولانا است که گفته می‌شود مولانا در بزرگداشت پدر خود، نام و لقب او را بر فرزند نهاد. او در ۲۵ ربیع‌الآخر ۶۲۳ ه. ق در شهر لارنده - قرمان کنونی - واقع در جنوب قونیه، در سن نوزده سالگی پدر - در حالی که هنوز در قونیه ساکن نشده بود - متولد شد. پس از مدتی، همراه با خانواده خود در شهر قونیه سکنی گزید و در سال ۷۱۲ ه. ق در همان جا درگذشت. بهاء‌الدین محمد و برادر کوچکترش علاء‌الدین محمد هر دو از همسر نخست مولانا، گوهرخاتون، دختر شرف‌الدین لالای سمرقندی بودند. مولانا جلال‌الدین از همان ابتدا توجه خاصی به بهاء‌الدین داشت و این لطف و مهربانی را بارها با قول و فعل خود بیان کرده بود. معلّم اولیّه این دو فرزند، خود مولانا بوده است؛ کتاب هدایه برهان‌الدین ابوبکر مرغینانی را به آنان آموخت و پس از مدتی این دو را برای تحصیل به حلب و شام فرستاد. بهاء‌الدین محمد - که بعدها به سلطان ولد مشهور شد - با دختر شیخ صلاح‌الدین زرکوب، فاطمه خاتون، ازدواج نمود و حاصل ازدواج آن دو، یک پسر به نام امیرجلال‌الدین عارف چلبی فریدون و دو دختر به نام‌های عابده و عارفه بودند. دو همسر دیگر نیز اختیار نمود و از هر یک از آنان، صاحب پسرانی با نام‌های چلبی شمس‌الدین امیر عابد، چلبی حسام‌الدین امیرزاهد و چلبی واجد شد (به نقل از افلاکی، ۱۳۶۲؛ سلطان ولد، ۱۳۱۵، ج ۱).

(۲) علاء‌الدین چلبی، پسر دوم مولانا جلال‌الدین رومی است. با سلطان ولد از یک مادر است. افلاکی می‌گوید: «سلطان ولد و علاء‌الدین از آن خاتون (گوهرخاتون) به وجود آمدند در سنه ثلث و عشرين و ستمائه (۶۲۳)». آیا این تاریخ تولد سلطان ولد است یا علاء‌الدین چلبی؟ به توأمان بودن آنان در مأخذی اشاره نشده است. حتی افلاکی قید کرده است که علاء‌الدین یک سال بزرگتر از سلطان ولد بوده است. اگر سال ۶۲۳ را تولد سلطان ولد بدانیم، بنابراین علاء‌الدین باید در ۶۲۲ هـ / ۱۲۲۵ م به دنیا آمده باشد و چون در اواخر شوال ۶۶۰ هـ / ۱۲۶۲ م در گذشته است، پس در زمان مرگ چهل و هفت - چهل و هشت ساله بوده است. افلاکی روایت کرده است که چون وی در شهادت شمس دست داشته، مولانا بر سر جنازه او حاضر نشده و نماز میت بر وی نخواند (مولوی، ۱۳۷۱: ۲۷۵-۲۷۶). مولانا دو نامه خطاب به پسر دوم خود نوشته که به شرح زیر هستند:

(۳) نامه هفتم: مولانا در این نامه فرزندش را با عبارت «افتخار المدرسین» وصف می‌کند و از وی می‌خواهد که هرچه زودتر به شهر آید و سایه بر فرزندان، شاگردان و متعلمان اندازد و می‌گوید که دیگر کینه‌ای در بین نمانده است.

(۴) نامه بیست و چهارم: در این نامه نیز می‌گوید که جز خانه خود در جای دیگر نماند و از هوای خود پیروی نکند و در رنج بودن خویش را بیان می‌دارد.

(۵) ر.ک. مولوی، ۱۳۷۱: ۲۷۷-۲۷۵.

(۶) مظفر‌الدین امیر عالم چلبی پسر کوچک مولانا جلال‌الدین است. مولانا، بعد از وفات همسر اول خود گوهر خاتون، در قونیه کرا خاتون را به عقد خود در آورد، و امیر عالم چلبی و ملکه خاتون از این زن متولد شدند. سال تولد امیر عالم معلوم نیست، ولی می‌دانیم که چهار سال بعد از وفات پدر، یعنی روز ششم جمادی الثانی سال ۶۷۶ هـ / ۱۲۷۷ م، در گذشته است. نامه صد و هیجدهم مولانا خطاب به مظفر‌الدین امیر عالم چلبی نوشته شده است.

(۷) فاطمه خاتون، دختر صلاح‌الدین زرکوب، عروس مولانا، همسر اول سلطان ولد است.

۸) آیا نمی‌ترسند از مسخی که دشمنان را گرفتار می‌کند و دست شیران را به دست بچه خرگوش‌ها تبدیل می‌کند (یعنی روزگار افراد شجاع را به افراد ترسو مبدل می‌کند). آنان فقط این مسخ را در مورد دیگران دیده‌اند اما می‌بینم چه بسا که یک فرد گمراه سبب زمین خوردن فرد گمراه دیگری شود. افرادی که تا پیش از این عادت داشتند که اسبانشان علوفه نخورند تا وقتی که سرها(ی کشته‌شدگان) بالا نیامده باشد در اطراف توبره‌هایشان و نیز اسبانشان برای خوردن آب فقط وارد برکه‌هایی می‌شدند که خون کشته‌های جنگ در آن جاری شده باشد؛ مانند گیاه سبز و خوشبوی ریحان بر روی گل شقایق (جاری شدن خون کشته‌ها در کف برکه و قرار گرفتن آب سبز برکه بر روی آن به ریحان روی گل شقایق تشبیه شده است).

۹) آغازکننده خوبی پاداش داده نمی‌شود.

۱۰) وقتی غبارها کنار رود به زودی می‌بینی که سوار بر اسبی یا الاغ؟ یعنی متوجه حقایق می‌شوی.

تعارض منافع

طبق گفته نویسنده، پژوهش حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

منابع

- احمدی، محمد. (۱۳۹۷ الف). «تحولات نظریه رتوریک سنتی از یونان تا روم: تفاوت‌ها و شباهت‌های نظریه رتوریک ارسطو و نظریه معلمان خطابه در روم». علم زبان. سال ۵. شماره ۷. صص: ۱۶۷-۱۳۵.
- احمدی، محمد. (۱۳۹۷ ب). رتوریک؛ از نظریه تا نقد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ارسطو. (۱۳۹۳). ریطوریکا؛ فن خطابه. ترجمه پرخیده ملکی. چاپ سوم. تهران: اقبال.
- ارسطو. (۱۳۹۶). خطابه. ترجمه اسماعیل سعادت. چاپ دوم. تهران: هرمس.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۲). مناقب العارفين. با تصحیحات و حواشی و تعلیقات تحسین یازیجی. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- بینگلر، اتولر. (۱۳۶۷). ارتباطات اقناعی. ترجمه علی رستمی. تهران: مرکز تحقیقات مطالعات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیما.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). سرّ نی. چاپ اول. تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). پله پله تا ملاقات خدا. چاپ بیست و ششم. تهران: علمی.
- زنگویی، اسدالله؛ شعبانی ورکی، بختیار؛ فتوحی، محمود و جهانگیر مسعودی. (۱۳۸۹). «استعاره: مفهوم، نظریه‌ها و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت». پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت. دوره ۱۱. شماره ۱. صص: ۱۰۸-۷۷.
- سلطان ولد، محمد بن محمد. (۱۳۱۵). مقدمه ولدنامه: مثنوی ولدی. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: اقبال.
- طاهری، محمد؛ آقاجانی، حمید. (۱۳۹۹). «تبیین مؤلفه‌های بلاغت ارسطویی در داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی». مطالعات زبانی و بلاغی. سال یازدهم. شماره ۲۲. صص: ۲۹۶-۲۷۳.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۳). «تمثیل، ماهیت، اقسام، کارکرد». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. سال ۱۲ و ۱۳. شماره ۴۷-۴۹. صص: ۱۷۷-۱۴۱.
- مؤذنی، علی محمد؛ احمدی، محمد. (۱۳۹۳). «درآمدی بر جایگاه فرایند اقناع در فن خطابه و مطالعات ادبی». پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت. سال ۳، ش ۲. صص ۹۳-۱۱۱.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۱). مکتوبات. به تصحیح توفیق سبحانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- وفایی تاج‌خاتونی، سحر و مینا دارابی امین. (۱۳۹۴). «بررسی نظریه اتوس ارسطو نزد شاعران سبک هندی از منظر تحلیل گفتمان». نامه فرهنگستان، ویژه‌نامه شبه‌قاره. شماره ۴. صص: ۳۲۰-۳۰۳.
- هالینگ، دیل و رجینالد جان. (۱۳۸۷). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: ققنوس.

References

- Aflaki, Sh. (1983). Managhebol 'Arefin. Ba Tashihat-e, Havashi va Ta'ligat-e Tahsin Yasiji. 2th Edition. Tehran: Donyay-e Ketab.
- Ahmadi, M. (2018a). Tahavvolat-e Nazariye-ye Retoric-e Sonnati az Yoonan ta Room: Tafavot-ha va Shebahathaye Nazariye-ye Retorici-ye Arastoo va Nazariye-ye Mo'alleman-e Khatabe dar Room. E'Im-e Zaban. 5(7). Pp. 135-167. DOI: <https://10.22054/Is.2019.23813.1085>
- Ahmadi, M. (2018b). Retoric; Az Nazariye ta Naghd. Tehran: Pazhooheshgah-e 'Oloom-e Ensani va Motale'at-e Farhangi.
- Arastoo. (2014). Retorigha; Fann-e Khatabe. Tarjomey-e Parkhideh Maleki. 3th Edition. Tehran: Eghbal.
- Arastoo. (2017). Khatabe. Tarjomey-e Esmā'il Sa'adat. 2th Edition. Tehran: Hermes.
- Bingler, E. (1988). Ertebatate Eghna'i. Tarjomey-e 'Ali Rostami. Tehran: Markaz-e Tahghighat, Motale'at va Sanjesh-e Barname-ei-ye Seda va Sima.
- Fotoohi Roodme'jani, M. (2004). Tamsil, Mahiyat, aghsam, Karkard. Majalloye Daneshkade-ye Adabiyat va 'Oloom-e Ensani. Sal-e 12 & 13. No. 47-49. P.p. 141-177. [In Persian].
- Haling, D. & J. Rejinald. (2008). Tarikh-e Falsafe-ye Gharb. Tarjomey-e 'Abdolhosein Azarang. Tehran: Ghoghnoos.
- Mo'zzeni, 'A.M. & M. Ahmadi. (2014). Daramadi bar Jaygah-e Farayand-e Eghna'e dar Fanne Khatabe va Motale'at Adabi. Pazhooheshnameye Naghd-e Adabi va Balaghat. 3(2). Pp. 93-111. [In Persian].
- Mowlavi, J. (1992). Maktoobat. Tashih-e Towfigh Sobhani. Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Soltan Valad, M. (1936). Moghaddame-ye Valadname: Masnavi-ye Valadi. Tashih-e Jalalodin Homayi. Tehran: Eghbal.
- Taheri, M. & H. Aghajani. (2020). Tabyin-e Mo'allefe-ha-ye Balaghat-e Arastooyi dar Dastan-e Zal va Roodabe-ye Shahnameh-ye Ferdowsi. Motale'at-e Zabani va Balaghi. 11(22). Pp. 273-296. DOI: <https://10.22075/JLRS.2019.18066.1515>
- Vafayi Taj Khatooni, S. & M. Darabi Amin. (2015). Barresi Nazariye-ye Otoos-e Arastoo Nazd-e Sha'eran-e Sabk-e Hendi az Manzar-e Tahlil Gofteman. Name-ye Farhangetan, Vizhe Name-ye Shebh-e Gharre. No. 4. Pp. 303-320. [In Persian].
- Worthington, I. (2010). A companion to Greek rhetoric. Malden: Wiley-Blackwell.
- Zangooyee, A.; Sha'bani Verki, B.; Fotoohi, M. & J. Masoodi. (2010). Este'areh: Mafhoom, Nazariy-ye-ha va Karkardhaye An dar Ta'lim va Tarbiyat. Pazhooheshname-ye Mabani-ye Ta'lim va Tarbiyati. 11(1). Pp. 77-108. DOI: <https://10.22067/FE.V11I1.2522>
- Zarrin koob, 'A. (1985). Serr-e Ney. First Edition. Tehran: 'Elmi.
- Zarrin koob, 'A. (2005). Pelleh Pelleh Ta Molaghat-e Khoda. 26th Edition. Tehran: 'Elmi.